فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، سال ششم، شماره اول، بهار ۱۳۹۵، صص ۸۳-۱۱۱

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۰۶۰۲۰۴

بررسی علل ظهور و استمرار معمای امنیت در عراق پس از صدام

فرزاد رستمی[۱]
استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی کرمانشاه (نویسنده مسئول)
سیامک سفیدی[۲]
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۱۱/۰۸ **تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۱٦**

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

چکیده

مدعای اصلی مقاله حاضر آن است که با سقوط صدام در سال ۲۰۰۳م، واقعیات سیاسی - اجتماعی جامعهٔ عراق بروز و ظهور یافتند. واقعیاتی که از زمان تأسیس عراق در ابتدای قرن بیستم تا سقوط صدام، فرصتی برای به عرصه آمدن پیدا نکرده بودند. در مقطع طولانی مذکور، ساختار قومی، نژادی و مذهبی جامعهٔ عراق - که به مثابهٔ خصلت پایدار چنین جوامع چندپاره محسوب می‌شوند - در سایهٔ وجود حکومت‌های دیکتاتوری و نیز مناسبات سیاسی - اجتماعی خاص این کشور، نه تنها جایگاهی در ساخت قدرت نداشتند؛ بلکه با انکار و طرد و خشونت سازمان‌یافته مواجه می‌شدند. بنابراین، برآیند سقوط صدام، به میدان آمدن واقعیات ساختاری جامعهٔ عراق می‌باشد که این امر سبب پیدایش وضعیت معمای امنیت در این کشور شده است. نگارندگان مدعی‌اند که این وضعیت، به شکل بنیانی، حاصل نادیده انگاشتن ساختار اجتماعی و نوعی تحقیر و انکار هویتی در طی تاریخ عراق است که با برداشته شدن یک «شخص»، رقابت بی‌پایانی برای اثبات خود و غلبه بر این حس ناخوشایند تاریخی آغاز شده است.

واژه‌های کلیدی: عراق، سقوط صدام، قومیت‌گرایی، منازعهٔ قومی، معمای امنیت، جوامع چندپاره.

1. f.rostami1361@gmail.com
2. siamaksefidi@gmail.com

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

۱. طرح مسئله

در خاورمیانه و جهان سوم، فرآیند دولت – ملت‌سازی روند ناقص و نارسی را طی کرده است. در این میان، عراق یک نمونهٔ قابل توجه است. به گواه بسیاری از تحلیلگران، عراق، یک کشور چند قومیتی است که بر این اساس، مسائل مهم در این کشور به شدت با عنصر «هویت» درآمیخته شده است. به گونه‌ای که قومیت‌گرایی در این کشور با انکار هویت اقوام مختلف، ارتباط محکمی داشته است. خصلت چندپارگی قومی در طول تاریخ عراق، به این امر منجر شده است که یک قوم، به محض کسب قدرت، تلاش‌های خود را در راستای سلطه بر دیگر اقوام، انکار هویت آنان و عدم قائل شدن سهمی از قدرت برای آنها پیگیری کند. سلطهٔ اعراب سُنی بر دیگر اقوام، در رژیم صدام خود یک سند محکم برای اثبات این مدعاست. بر مبنای همین خصلت ساختاری در عراق معاصر، بسیاری از صاحب‌نظران امور عراق، برآنند که چگونگی ارتباط کردها، شیعیان و سُنی‌ها (به عنوان سه گروه قومی تأثیرگذار در مناسبات سیاسی – اجتماعی عراق)، تعیین‌کنندهٔ صلح، ثبات یا ناامنی، مناقشه و حتی جنگ داخلی در این کشور است.

براساس چنین خصلت ساختاری‌ای در عراق، باید اذعان کرد که در فضای چند دهه حکومت دیکتاتوری صدام، که مبتنی بر آرمان‌های پان‌عربیسم بود، فرصتی برای بروز تعدّد قومیت‌ها و چندپارگی قومی در این کشور وجود نداشته است. به عبارت دیگر، مطالبات و خواسته‌های قومیت‌های مختلف، در زیر سایهٔ سنگین فضای بستهٔ دیکتاتوری قرار می‌گرفت. اما به دنبال حملهٔ ایالات متحده آمریکا و متحدانش در سال ۲۰۰۳م و پس از سقوط صدام، فضای مزبور شکسته شد و از درون آن، گروه‌ها و قومیت‌های مختلف، با خواست‌ها و اهداف کاملاً متضاد، به گونه‌ای که طرد و انکار یکدیگر، پایدارترین خصلت ابراز اجتماعی و سیاسیِ هویت در فضای عراق جدید است، ظهور و بروز یافتند. در این فضای جدیدِ آکنده از قومیت‌گرایی، که با فعالیت طیف‌های ایدئولوژیک و سیاسی پراکنده و متعارض همراه است، عراق در یک معمای امنیت پایدار قرار گرفته است. نگارندگان با وجود اینکه با آن‌دسته از تحلیل‌هایی که تأثیر مناسبات بیرونی و خواست و اهداف قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را در فضای ناامنی که بر عراق حاکم شده است مهم می‌دانند، مخالفتی ندارند، اما در این نوشتار سعی بر این است که به این سؤال محوری پاسخ داده شود که علت ظهور و استمرار معمای

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی –پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

امنیت در عراق پس از صدام چیست؟ پاسخ موقت ارائه شده، یا همان فرضیه، آن است که سقوط صدام، فضای لازم برای ظهور و بروز گروه‌های قومیتی با هویت‌های متفاوت را فراهم کرده است. گروه‌هایی که مدت طولانی در سایهٔ دیکتاتوری صدام، در سکوت مرگبار به سر می‌بردند و اینک با مناسب دیدن فضا، هرکدام در پی تحقق خواست‌ها و مطالبات خاص خود هستند.

این مقاله شامل سه بخش است: در بخش اول، مفهوم معمای امنیت مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش دوم، به بررسی و واکاوی تاریخ عراق از پیدایش تا سقوط صدام و نیز عراق پس از صدام پرداخته می‌شود و در بخش پایانی، سقوط صدام و شکل‌گیری معمای امنیت در عراق مورد بررسی قرار گرفته به تحلیل عامل اصلی ناامنی در این کشور می‌پردازیم. در پایان نیز نتیجه‌گیری کلی ارائه می‌شود. ذکر این نکته نیز ضروری است که استفاده از مفهوم معمای امنیت تاکنون فقط محدود به عرصهٔ روابط بین‌الملل بوده و نوآوری پژوهش حاضر هم در این است که این مفهوم را از قالب سنتی آن خارج کرده و آن را در تجربه‌ای جدید در چارچوب مرزهای ملی یک کشور به کار بسته است.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

معمای امنیت

معمای امنیت به موقعیت یا وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، تلاش بازیگران عرصهٔ روابط بین‌الملل (دولت‌ها) برای افزایش امنیت خود، به وسیلهٔ کسب قدرت بیشتر، تهدیدی برای دیگر بازیگران تعبیر و تفسیر می‌شود. در این حالت، دیگر بازیگران نیز در برابر این تهدید، به منظور کسب امنیت و اطمینان خاطر، دست به افزایش قدرت خود می‌زنند. بر این اساس، دور و چرخهٔ خاصی شکل می‌گیرد که در آن، تلاش دولت‌ها برای افزایش امنیت خود، به ویژه، در شرایطی که آنارشی در روابط بین‌الملل حاکم است، به کاهش امنیت می‌انجامد. این همان وضعیتی است که از آن به عنوان معمای امنیت یاد می‌شود (شیهان، ۱۳۸۸:۱۳-۱۰).

بسیاری بر این باورند که معمای امنیت، محصول آنارشی در نظام بین‌الملل است. در این چارچوب، معمای امنیت عبارت از بن‌بست در تفسیر بازیگران از انگیزه، اغراض و توانمندی‌های دیگران است. بدین مفهوم، هرگونه اقدام – حتی اقدامات تدافعی – یک بازیگر، که در جهت افزایش ضریب امنیت ملی خود است، در نگاه دیگر بازیگران، یک تهدید اساسی

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

علیه خود تلقی می‌شود. بنابراین، این وضعیت، دولت‌ها را به در پیش گرفتن اصل خودیاری در روابط بین‌الملل سوق می‌دهد (Waltz, 1979).

بدین‌ترتیب، چنانچه به پیروی از واقع‌گرایان، آنارشی را فقدان مرجع فائقهٔ مرکزی بدانیم، پیدایش و وجود معمای امنیت در نظام بین‌الملل، امری طبیعی به نظر می‌رسد. آنارشی به معنای یادشده، دقیقاً در مقابل ساختار سلسله‌مراتبی‌ای که در درون واحدهای ملی وجود دارد قرار می‌گیرد و این در حالی‌است که در نظام بین‌الملل، ما شاهد فقدان یک قدرت مشروع هستیم که واحدها از آن فرمان‌برداری کنند و در عمل هیچ واحد سیاسی‌ای برای اطاعت از دیگر واحدها، دارای تکلیف قانونی نیست. پس در «عرصهٔ داخلی»، یک ساختار سلسله‌مراتبی وجود دارد که طی آن، دولت از قدرت مشروع برخوردار است و براساس این مشروعیت انحصاری، فرمان‌پذیری از دولت امری طبیعی است (پورسعید، ۱۳۹۲:۱۶).

بنابر آنچه گفته شد، نکتهٔ محوری در تحلیل معمای امنیت آن است که دولت‌هایی که در نظام بین‌الملل اقتدارگریز به سر می‌برند، بین مسلح شدن یا مسلح نشدن، در یک دوراهی قرار دارند. هرچند مسلح نشدن در کوتاه‌مدت می‌تواند امنیت کشور را به خطر اندازد، افزایش هزینه‌های دفاعی نیز منجر به ترغیب رقبا در این زمینه می‌شود. بنابراین، آنارشی دولت‌ها را به اصل خودیاری، سوءظن شدید به یکدیگر و بالا بردن امنیت خود وادار می‌کند. آنها در این راستا، یا به افزایش هزینه‌های داخلی مبادرت می‌ورزند یا به اتحاد در بیرون متوسل می‌شوند (گریفیتس، ۱۳۹۰:۹۱۲).

در این مقاله، از این تصویر موجود در نظام بین‌الملل (آنارشی)، که نتیجهٔ فوری آن، پیدایش معمای امنیت بین واحدهای تشکیل‌دهندهٔ آن است، با تسامح در مورد توصیف وضعیت جوامعی که خصلتی چندپاره دارد بهره برده می‌شود. جوامعی که با سقوط یکبارهٔ رژیم دیکتاتوریِ حافظ امنیت (نظم سلسله‌مراتبی)، به وضعیت آنارشی‌ای که در نظام بین‌الملل حاکم است، شباهت بسیاری پیدا می‌کنند. به عبارتی دیگر، می‌توان چنین استدلال کرد که کشوری مانند عراق، با مختصات اجتماعی خاص خود، مادامی که رژیم دیکتاتوری همچون رژیم صدام توانسته بود گروه‌های مختلف را به فرمان‌برداری (حتی به شکل اجبارآمیز و نه طی روندی مسالمت آمیز) وادار کند، در یک وضعیت سلسله‌مراتبی به سر می‌بُرد، که البته در پی تهاجم آمریکا و متحدانش در سال ۲۰۰۳م و فروپاشی رژیم صدام، وضعیت و

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

خصلت‌های آنارشی موجود در نظام بین‌الملل در عراق را با تسامح می‌توان مشاهده کرد. مواردی مانند سوءظن شدید قومیت‌های موجود در عراق به یکدیگر، تلاش برای یافتن متحدان بیرونی از سوی هر یک از گروه‌های موجود و مهم‌تر از همه، کاربرد و استفاده از زور که اساساً در مشروعیت انحصاری دولت است، در این چارچوب قابل تبیین است.

ساخت سیاسی - اجتماعی عراق: از تأسیس تا سال ۲۰۰۳ میلادی

کشور عراق از جمله کشورهای «تأسیسی» خاورمیانه و منطقهٔ خلیج فارس است که در سال ۱۹۲۰م و پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، در نتیجهٔ سیاست‌های استعماری انگلستان به وجود آمد. بیشتر جمعیت عراق، از سه گروه عمدهٔ قومی و مذهبی شیعیان، اعراب سُنی و کُردها تشکیل شده است که هیچ یک از این سه گروه، نقش مؤثری در تأسیس این کشور نداشتند. جغرافیای عراق از نگاه مذهبی، به دو منطقه تقسیم می‌شود: الف) نیمهٔ جنوبی عراق، یعنی از بغداد به طرف جنوب که در آن اعراب شیعه متمرکزند. ب) نیمهٔ شمالی عراق که اعراب سُنی در بخش‌های غربی آن و کُردهای سُنی در بخش‌های شرقی آن قرار دارند. اما جمعیت عراق به لحاظ قومیتی، ترکیبی از بیش از ۷۱ درصد عرب، ۱۹ درصد کُرد و ۲ درصد ترکمن است و از نظر مذهبی، ۵۵ درصد جمعیت عراق را شیعیان، بیش از ۳۹ درصد را سُنی‌ها و بقیه را هم دیگر اقلیت‌های دینی و مذهبی تشکیل می‌دهند (نادری، ۱۳۸٦:۲۵۰). بر این اساس، ترکیب جمعیتی و بافت قومی، مذهبی و زبانی در عراق در یک وضعیت ساختاری ناهمگون قرار دارد. این بافت جمعیتی، دولتی متمرکز، قوی و مقتدر را می‌طلبد تا ضمن کنترل یا مدیریت مطالبات و اهداف گروه‌های قومی مختلف، بتواند امنیت را نیز برقرار سازد.

در دوران ۳۷ سالهٔ نظام سلطنتی در عراق، به منظور حفظ یکپارچگی سرزمینی و ترویج انگاره‌های ناسیونالیسم، از خشونت و سازمان سرکوب استفادهٔ بسیاری شد و این سیاست سرکوب، پس از کودتای خونین عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸م هم ادامه پیدا کرد. اصولاً سیاست در عراق، صرف‌نظر از ایدئولوژی حاکم، به ویژه قبل از سقوط صدام، آمیخته با سرکوب هویت‌ها بوده است. به ویژه شیعیان، که در طول تاریخ عراق و به خصوص در دوران صدام، علاوه بر محرومیت از قدرت، با محدودیت‌ها و فشارهای بسیاری مواجه بوده‌اند. بنابراین، در این شرایط، نه شیعیان و نه کُردها، به خصوص در عصر صدام، رضایتی

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

از دولت مرکزی نداشتند و تشکیلات سیاسی آنان، به‌رغم اختلافات داخلی فراوان، همگی ساختارشکن بودند. با حملهٔ آمریکا و متحدانش به عراق و سرنگونی رژیم صدام در سال ۲۰۰۳م، این کشور وارد دورهٔ تازه‌ای از مناسبات گردید، که از ویژگی‌های مهم آن، افزایش خشونت و حملات تروریستی بوده است.

تاریخ مدرن عراق، دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که در تحلیل‌های سیاسی باید مورد توجه قرار گیرد. فراز و نشیب‌های بسیار و تحولات خشونت‌آمیز و خونین از آن جمله‌اند. علاوه بر این، تا قبل از روی کار آمدن صدام، بی‌ثباتی دولت‌ها و سقوط زودهنگام کابینه‌ها هم امری رایج بوده است. وقوع کودتاهای متعدد و خشونت‌آمیز که همراه با سرعت عمل بودند، از دیگر مشخصه‌های عراق پیش از صدام می‌باشد. به نحوی که از زمان تأسیس عراق، تا زمان به قدرت رسیدن صدام در سال ۱۹۷۹م، در این کشور در مجموع بیش از ۱۳ کودتای نظامی و حکومت نظامی اتفاق افتاده است (خسروی، ۱۳۹۰:۸۰).

برخی از تحلیل‌گران معتقدند که جامعهٔ عراق در زمان صدام، در یک وضعیت «صلح منفی» به سر می‌بُرد و ریشهٔ آن را هم در تمرکز قدرت می‌دانند؛ اما این وضعیت با فروپاشی رژیم بعثی، جای خود را به رویارویی‌های گستردهٔ اجتماعی‌ای داد که کاملاً رنگ و بوی مذهبی – نژادی و قومی دارند. بنابراین، شکاف‌ها و گسل‌های هویتی جامعهٔ عراق، که در یک فرآیند تاریخی تعمیق شده بود، روابط عصر پساصدام را تحت تأثیر خود قرار داد. از سوی دیگر، ایالات متحده آمریکا هم اگرچه در ساقط نمودن رژیم صدام به پیروزی زودهنگامی رسید، اما در حل و فصل «جنگ در عراق»، ناتوان و درمانده شد. بنابراین، خشونتی که امروزه در عراق جریان دارد، به نوعی میراث سیاسی گذشته است. با این تفاوت که امروزه از یک سو، خبری از اختناق و سرکوب سیاسی نیست و از سوی دیگر، ورود بازیگران جدید داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به عرصهٔ رقابت، بر پیچیدگی اوضاع عراق افزوده است (دهشیار، ۱۳۸۶:۳۶).

بر این اساس، شرایط حاکم بر جامعهٔ عراق در دوران حاکمیت حزب بعث، به ویژه از ۱۹۷۹م به بعد، جلوه‌ای از یک ثبات سیاسی – امنیتی کاذب و به عبارت دیگر، «صلح منفی» بود که در قالب آن، گروه‌های قومی – قبیله‌ای، نژادی و مذهبی مختلف در عراق، توانایی ابراز وجود نداشتند و به طور طبیعی نتیجهٔ فقدان ثبات سیاسی– امنیتی، برخورد و تضادهای

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی –پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

خشونت‌بار بود. بنابراین، صاحبان قدرت در عراق، به ویژه صدام، تنها به بُعد نظامی امنیت توجه داشتند و از ابعاد اجتماعی (هویتی)، اقتصادی، سیاسی و... آن، غافل مانده بودند (همان،۳۷).

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، عراق از جمله کشورهایی بود که در اوایل قرن بیستم، براساس منافع و راهبردهای قدرت‌های بزرگ اروپایی در خاورمیانه شکل گرفت و براساس این راهبردها و منافع کلان، بافت اجتماعیِ موزاییکی و وجود گروه‌های قومی فرقه‌ای مختلف، زیربنای اصلی حیات، تعاملات و رفتارهای سیاسی و امنیتی این کشور را تشکیل می‌دهد. در این شرایط و در طی دهه‌های متوالی، تحولات اجتماعی درون‌زایی در این ساختار قبیله‌ای – عشیره‌ای شکل نگرفته و به تبع، جامعهٔ مدنی قدرتمندی هم به وجود نیامده است. علاوه بر این، در جامعهٔ عراق، فرآیند بازی‌های حزبی نیز از فضای قومی و شکاف‌های مذهبی متأثر است و با نگاهی به احزاب و ائتلاف‌های بزرگ عراق، می‌توان این تأثیر را مشاهده کرد. از چهار ائتلاف بزرگی که اکثریت آراء را در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰م از آنِ خود کردند، ائتلاف کُردها که متشکل از اتحادیه میهنی و حزب دموکرات کردستان عراق است و نیز ائتلاف ملی عراق که شامل مجلس اعلای اسلامی، سازمان بدر، حزب فضیلت، جریان صدر و شخصیت‌هایی همچون ابراهیم جعفری و احمد چلبی بود، کماکان به چارچوب‌های قومی و مذهبی وفادار بودند (درخشه و ملکی، ۱۰۵:۱۳۹۳–۱۰٤). بر این اساس می‌توان سیاست و حکومت در عراقِ قبل از فروپاشی صدام را با چند مؤلفهٔ اساسی، مورد ارزیابی قرار داد:

الف) ایدئولوژی پان‌عربیسم

صدام علاوه بر آنکه پان‌عرب بودن خود را پنهان نمی‌کرد و حتی آن را مایهٔ افتخار خود می‌دانست، سعی می‌کرد که اعراب سُنی کشورهای همسایهٔ عراق را هم ذیل شعارهای ناسیونالیسم عربی جذب کند. او در چارچوب این تفکر، بارها به سرکوب شیعیان، کُردها و دیگر اقوام عراق مبادرت ورزید. عربی‌سازی کردستان عراق به وسیلهٔ تصفیهٔ قومی و جابه‌جایی‌های جمعیتی اجباری، نمونه‌ای از این سیاست بود. سیاستی که به اعتقاد کُردهای عراق، سبب رانده شدن نیم میلیون کُرد از خانه و کاشانهٔ خود و جایگزین شدن اعراب

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

سُنی دیگر مناطق به جای آنان در کردستان عراق شد. در اجرای این سیاست، شهر نفت‌خیز کرکوک مرکز توجه رژیم صدام قرار داشت. طبیعی بود که عربی‌سازی جامعه و دولت عراق، که هدفی جز نفی هویت‌های دیگر و ادغام آنان نداشت، مخالفت کُردها و سپس شیعیان را در پی داشته باشد و اساساً ناسیونالیسم عربی به ویژه برای کُردهای عراق فاقد هرگونه جذابیت و مشروعیتی بود؛ چرا که آنان درصدد کسب خودمختاری بودند و هنگامی که به آن دست نیافتند، سر به شورش نهادند. بنابراین، کُردهای عراق هرگز به مشارکت در ایجاد یک دولت مرکزی با هویت عربی رضایت ندادند.(Tripp, 2002:169)

شیعیان نسبت به کُردها، در پاسخ به تقاضاها و الزام‌های ایدئولوژی ملت‌ساز پان‌عربیسم، دشواری بیشتری داشتند. آنان برخلاف کُردها، عرب‌تبار و در حفظ یکپارچگی سرزمینی عراق هم‌عقیده بودند. با این حال، محتوای سکولار، سُنی و فرقه‌گرایانهٔ ناسیونالیسم عربی، خود عاملی در طرد شیعیان از صحنهٔ سیاسی عراق بود و در این چارچوب بود که یکی از اولویت‌های بعثیسم، سرکوب هویت شیعی و نمادهایی همچون مراسم سوگواری ماه محرم بود. بدین ترتیب، محروم شدن شیعیان از امتیازات سیاسی و اقتصادی و هویتی، آنان را در عمل، به شهروندان درجه دو و فرودست عراق تبدیل کرده بود و افزون بر آن، مناقشات مرزی ایران و عراق و سپس وقوع انقلاب اسلامی ایران، جنگ هشت ساله بین دو کشور و فعال شدن گروه‌های شیعی عراق هم دلایل تشدید روند فوق را فراهم آورده بود. همزمان و در واکنش به سرکوب‌ها، از اوایل دههٔ ۱۹۶۰م، مخالفت گروه‌های شیعی با حکومت عراق آغاز شد. امری که چالش‌های هویتی – امنیتی جدیدی را به روی حاکمان سُنی بغداد گشود. بنابراین، شیعیان پس از سال‌ها بی‌تفاوتی به سیاست و قدرت، مولّد گرایش‌های فکری جدیدی شدند که در صدر اهدافشان، مبارزه با دیکتاتوری سکولار بعثی‌ها و دفاع از حقوق جامعهٔ شیعی بود (Anderson & Stansfield, 2004:73).

بدین ترتیب، ناسیونالیسم عربی مورد نظر حاکمان پیشین بغداد، به جای متحد ساختن گروه‌های مختلف، با کارکردی متناقض، به بدبینی، منازعه، سوءظن و بی‌اعتمادی بین دولت و ملت در عراق دامن زد و این امر نتیجهٔ طبیعی تلاش برای یکسان‌سازی ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و تقاضاهای گروه‌های مختلف عراقی، بر پایهٔ انگاره‌های تنگ‌نظرانهٔ حزب بعث بود. این یکسان‌سازی در شرایطی پیگیری می‌شد که رژیم عراق برای عموم شهروندان، حقوق

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

اجتماعی و سیاسی یکسانی قائل نبود و، بنابراین، راهی جز تکیه بر سرکوب، زور و خشونت پیش روی خود نمی‌دید (Tripp, 2002).

ب) وجود فرهنگ خشونت و سرکوب

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین اشاره شد، فرهنگ خشونت و سرکوب در صحنهٔ سیاسی عراق، دارای سابقه‌ای طولانی است. در سال ۱۹۳۶م بود که اولین کودتای جهان عرب در عراق رخ داد و مردم عراق از آن پس، به طور متناوب دوره‌هایی از سرکوب، کوچ اجباری، نسل‌کشی، تبعید، کودتا و جنگ را تجربه کرده‌اند. علت این امر را باید در ناکامی حکومت‌های مختلف عراق، در ایجاد یک هویت ملی یکپارچه جستجو کرد؛ هویتی که بتواند کل جامعهٔ عراق را گرد هم آورد. علاوه بر این، ملی شدن صنعت نفت و نیز افزایش ناگهانی قیمت نفت و درآمدهای دولت، یکی دیگر از عواملی بود که به نحوی در تعمیق شکاف دولت – ملت در عراق یا به عبارتی، استقلال دولت از جامعه و آزادی عمل بیشتر آن نقش داشته است. امری که به توسعهٔ بوروکراسی و نوسازی کشور از طریق ایجاد مدارس، احداث جاده‌ها، توسعهٔ خطوط تلفن و بهبود خدمات بهداشتی و درمانی انجامید و حاصل آن، توسعهٔ نفوذ دولت در متن جامعه و، به تبع، استقلال دولت مرکزی از جامعه و نادیده گرفته شدن مطالبات گروه‌های مختلف مردم توسط حکومت بود، مسئله‌ای که امکان بروز خشونت را بیش از پیش افزایش داد.

بر این اساس می‌توان ادعا نمود که بهره‌گیری از خشونت و سازمان سرکوب، به منظور حفظ یکپارچگی سرزمینی و بقای دولت مرکزی، قاعدهٔ تاریخ مدرن عراق است و در این چارچوب، ارتش و نیروهای امنیتی از جایگاه بسیار مهمی برخوردارند و دولت مرکزی عراق هم از آن به عنوان ابزارهای قابل اتکایی در استقرار خود و نیز ملت‌سازی بهره می‌بردند. در این راستا، صدام با مهار ارتش عراق – به عنوان کارگزار اصلی چهار کودتا در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹٦۸ – به حکومت خود تحکیم بخشید و ماشین نظامی آن را به سوی سرکوب مخالفان داخلی و جنگ با دشمنان خارجی‌اش یعنی ایران و کویت هدایت کرد. ارتشی که در سال‌های آغازین تأسیس عراق، فقط دو هزار نیرو داشت، در اواخر دههٔ ۱۹۸۰م با بهره‌مندی از یک میلیون نیرو و انواع تسلیحات و ادوات نظامی مرگبار، به یک نیروی هولناک

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

تبدیل شده بود (Stansfield, 2007:838). بنابراین، در زمان حاکمیت حزب بعث، استفاده از خشونت عریان و سازمان‌یافته، به منظور تضمین بقای دولت مرکزی و ایجاد عراقی یکپارچه نهادینه شد. در این مقطع، خشونت تبدیل به ابزاری کارآمد برای کنترل جامعه، سرکوب مخالفان، حفظ رژیم و پاک‌سازی قومی گردید؛ امری که از طریق شبکهٔ پیچیده و متنوعی از نهادهای امنیتی – نظامی صورت می‌گرفت (Hinnebusch, 2003:207-208).

همزمان، مقاومت کُردها و بخشی از جامعهٔ شیعیان عراق در برابر سیاست سرکوب و همسان‌سازی، سبب گرایش بیش از پیش دولت مرکزی به خشونت شد. در این میان، منازعات خشونت‌آمیز کُردهای عراق با دولت مرکزی، یکی از ویژگی‌های همیشگی نظام سیاسی عراق از زمان تأسیس این کشور بوده است؛ به نحوی که کُردها طی دهه‌های متوالی، یا پیوسته در حال جنگ بوده‌اند یا برای کسب خودمختاری مشغول مذاکره با دولت مرکزی بوده‌اند. بدین ترتیب، ناسیونالیسم کُرد و ناسیونالیسم عربی، از ابتدا خود را در تضادی شدید با یکدیگر یافتند و در چارچوب این «بازی با حاصل جمع صفر»، غلبهٔ یکی، به معنی نابودی دیگری تلقی می‌شد. بر همین مبنا، در عراق پیش از سقوط صدام، اعراب، به ویژه اعراب سُنی، معمولاً در اِعمال سلطهٔ خود بر کُردها و محدود کردن حوزهٔ مانور آنان در زمینه‌هایی چون حقوق فرهنگی، زبانی و تمرکززدایی موفق عمل کردند. این امر به طور طبیعی بر میزان سرخوردگی در میان کُردها افزود و به منزلهٔ یکی از منابع نارضایتی و بی‌ثباتی و در نتیجه دشمنی و خشونت در عراق، باقی ماند (سردارنیا، ۱۳۹۱، ۲۲).

اما پس از سقوط صدام، سطح جدیدی از خشونت، در قالب اقدامات تروریستی انتحاری و غیره به وجود آمد. مرتکبان این اعمال، هدف اصلی خود را بیرون راندن اشغالگران خارجی تعریف می‌کردند. این «جنبش» به اصطلاح «ضد اشغالگری»، ترکیبی ناهمگون از بقایای حکومت پیشین، القاعدهٔ عراق و برخی قبایل سُنی ناراضی و غیره بود. علاوه بر این جریان، اغلب گروه‌های مهم سیاسی عراق هم، دارای نیروهای شبه‌نظامی هستند یا اینکه بخشی از ارتش این کشور را تحت کنترل دارند. این شرایط، چالشی مهم برای حکومت عراق، در به رسمیت شناختن حق خود، در به انحصار درآوردن مشروعیت اِعمال زور و ابزارهای خشونت است. چنین دولت‌هایی در ادبیات دولت – ملت‌سازی، به «دولت‌های ورشکسته» موسوم هستند. بر این اساس، دولت ورشکسته، دولتی است که در آن، ویژگی

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

اصلی مفهوم دولت در بیان ماکس وبر، یعنی «انحصار مشروعیت استفاده از زور فیزیکی در درون مرزها» در هم شکسته شده باشد، که این امر، اغلب از سوی جنگ‌سالاران و گروه‌های شبه‌نظامی و تروریست‌ها صورت می‌گیرد و، این گروه‌ها در عراق، از جمله بازیگران فعال در عرصهٔ سیاست داخلی هستند (درخشه و ملکی، ۱۰۷:۱۳۹۳).

واقعیت آن است که تاریخ عراق نشان می‌دهد که الگوی کنترل دولت بر جامعه در این کشور، صرف‌نظر از نوع ایدئولوژی حاکم، از سه شکل ساختاری خارج نیست:

۱. دولت در راستای هدف اساسی سلطه بر جامعه، سطوح بالایی از خشونت سازمانی را در دستور کار قرار داده است.

۲. دولت به منظور جلب وفاداری و یارگیری از بخش‌های مختلف جامعه، از کمک درآمدهای نفتی، از ابزارهایی مانند اعطای مشاغل دولتی، کمک‌های مالی و اقتصادی بهره می‌گرفته است.

۳. استقلال از جامعه که خصلت اغلب دولت‌های رانتیر است و در عراق نیز استثناء نبوده است.

بدین ترتیب، خصلت چندقومیتی در عراق از یک طرف، و شکل نگرفتن روند دولت – ملت‌سازی به شکل طبیعی (آنچه که در حکومت‌های دموکراتیک صورت می‌گیرد) از طرف دیگر، مانع از پیدایش مشروعیت دولتی در یک روند مسالمت‌آمیز در عراق شده است. بر این مبنا، دولت به منظور ایجاد آرامش و امنیت، استفاده از ابزارهای اجبارآمیز و سرکوب را در پیش می‌گرفته است. اصلی که اکنون بسیاری معتقدند عراق از ابتدای تأسیس تا به امروز گرفتار آن است (ازغندی و کرمی، ۱۳۸٦: ۷).

بدین ترتیب می‌توان استدلال کرد که خصلت‌های ساختاری عراق معاصر، در مقابل هرگونه نسخه‌هایی که از بیرون برای آیندهٔ نظام سیاسی این کشور تجویز می‌شود، مقاومت خواهد کرد. براساس منظر ساختاری، جامعهٔ عراق، یک جامعهٔ چندپاره با خصلت قومیت–گرایی حداکثری و به شدت هویت‌محور است، که رسیدن به امنیت پایدار و ایجابی، تحت این شرایط، بعید به نظر می‌رسد. این در حالی‌است که «امنیتی» که در عصر صدام بر این کشور سایه افکنده بود، ناشی از رویکردی سلبی و اجبارگونه بود و طبیعی است که نتیجهٔ آن، فقدان فضای لازم برای عرض‌اندام هویت‌های قومی و مذهبی رقیب بود. اما پس از سقوط

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی –پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

صدام و رهایی هویت‌های گوناگون از خفقان، تضادها تا جایی بالا گرفت که حتی در جریان تدوین قانون اساسی، در مورد اینکه عراق یک «جمهوری» تعریف شده و نام گرفته بود، جنجال بسیاری به وجود آمد و، در همین راستا، کُردها بر فدراتیو بودن، سُنی‌های عرب بر عرب بودن و شیعیان بر اسلامی بودن هویت عراق تأکید داشتند. اساساً خود تعریف آکادمیک قومیت‌گرایی، گویای وضع موجود عراق است: «ارزش‌ها، موازین و خصلت‌های فرهنگ قوم خود را محور قضاوت قرار دادن و براساس آن، فرهنگ و هویت خود را از دیگران برتر دانستن». بنابراین، قومیت‌گرایی که از توان بالایی برای نفی و طرد ملی‌گرایی برخوردار است، می‌تواند روند ملت‌سازی را به شدت تحت تأثیر قرار دهد (قادری، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

ایالات متحده و سقوط صدام

ایالات متحده آمریکا، بدون مجوز شورای امنیت و حتی با وجود مخالف بسیاری از هم‌پیمانان غربی خود، بر مبنای آموزهٔ «عملیات پیش‌دستانه» حمله به عراق را آغاز کرد. چرا که از نگاه نومحافظه‌کاران، عملیات پیش‌دستانه نوعی گسترش حق دفاع مشروع و واکنشی سریع و زودهنگام به یک فاجعه در آینده و تلاشی برای جلوگیری از خطر تروریسم، کشورهای متمرّد و سرکش نسبت به نظم موجود و همچنین گسترش سلاح‌های کشتار جمعی است. براساس این تفکر بود که تغییر رژیم‌های یاغی و ایجاد حکومت‌های دموکراتیک، از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی و نیز مبارزه با تروریسم از جمله اهداف اعلام‌شده سران کاخ سفید بود. از این منظر، حمله به عراق، اولین گام در اجرای «دموکراسی‌سازی» و اجرای طرح خاورمیانهٔ بزرگ تلقی می‌شد(اکبری، ۱۳۸۵:۳۰).

با برچیده شدن رژیم بعثی در سال ۲۰۰۳م، ملت عراق از زیر بار حکومت دیکتاتوری تمام‌عیار صدام رهایی یافت. فردی که در تمام طول زمامداری خود، توسط تحسین‌کنندگان و تأییدکنندگان فراوانی احاطه شده بود و طبیعی است برای مدیریت نُرمال کشور خود براساس تعادل میان واقعیت‌ها و مقدورات، از نظر روانی نمی‌توانست در سلامت لازم قرار داشته باشد. در نهایت، هدف صدام از زمان جنگ علیه ایران و پس از آن جنگ علیه کویت و یک دهه تحریم آمریکا و ... حفظ حاکمیت یک «شخص» بوده است. بنابراین، در رژیم بعث، منطق منافع حکومت‌کنندگان با حکومت‌شوندگان تطابق خاصی نداشت و در

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

دوره زمانی بیش از سی سال، ماهیت نظام سیاسی عراق، سرکوب در داخل و خشونت در خارج بود (سریع‌القلم، ۱۳۸۱:٤-۳). عواملی همچون فقدان اجماع سیاسی، وجود سنت-های نهادینه‌شدهٔ سرکوب‌گرایانه، تعریف حداقلی از زندگی و فقدان سنتِ مدنی سهم‌دهی در تصمیم‌گیری، زمینهٔ دخالت بیگانگان را در عراق فراهم کرد و سبب کُند شدن تحول کیفی این کشور شد (همان:۸).

همزمان با اشغال عراق و سقوط صدام، عده‌ای معتقد بودند که حضور نیروهای ائتلاف در عراق می‌تواند تا حدودی از شورش و ناامنی در این کشور بکاهد، اما عده‌ای دیگر نیز با تأکید بر فعالیت مخالفان داخلی حضور آمریکایی‌ها، بر این باور بودند که عراق پس از صدام، شاهد اقدامات تروریستی، شورش و حتی جنگ داخلی خواهد بود. به ویژه آنکه گروه‌های نوسلفی‌ای همانند القاعده، بنا بر ایده‌های فکری و مبانی اعتقادی خود، حضور آمریکا در عراق را جزئی از یک طرح استعماری در خاورمیانه می‌پنداشتند و بر این اساس، به عملیات‌های تروریستی متوسل شدند (بای من، ۱۰۵:۱۳۸۲).

در این بین اقدام تشکیلات «پل برمر» به عنوان حاکم آمریکایی عراق در انحلال ارتش و نهادهای امنیتی عراق در ایجاد خلاء امنیتی در این کشور نقش مهمی را ایفاء کرد و حتی خود برمر نیز ده سال بعد از اشغال عراق، در مصاحبه‌ای این‌گونه تصمیمات خود را «اشتباهات مهم استراتژیک» نامید و به آثار فاجعه‌بار آن اذعان نمود (Martin, 2013). از طرفی عده‌ای از کارشناسان نیز پا را فراتر گذارشته و به نحوی حتی ظهور و قدرت‌یابی داعش را به این اقدام آمریکایی‌ها نسبت می‌دهند (Thompson, 2015). در همین زمینه البته انتشار آمارهایی نیز بر این نظریه صحّه گذارده است از جمله آنکه گفته می‌شود بیش از ۲۵ تن از مجموع ٤۰ مقام ارشد داعش، زمانی در ارتش عراق خدمت کرده‌اند(Mastracci, 2015) .

صرف‌نظر از تحولات چند سال اخیر، در زمان اشغال عراق و حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در این کشور، جدول زمانی قطعنامهٔ ١٥٤٦ شورای امنیت سازمان ملل متحد، به خوشبینی‌ها در مورد آیندهٔ سیاسی عراق دامن زده بود و بر طبق آن، دورهٔ انتقالی تا انتهای سال ۲۰۰۵م پایان می‌یافت. اما عواملی همچون خصلت‌های ساختاری عراق، منافع متضاد کشورهای ذی‌نفع، تقابل گروه‌های قومی - مذهبی، و به ویژه، تلاش گروه‌های سُنی برای احیای قدرت از دست رفتهٔ خود و نیز ورود جریان‌های افراطی، همه و همه حکایت از

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

سرآغاز شکل‌گیری معمای امنیت در این کشور داشت. در همین رابطه به هیچ‌وجه نمی‌توان نقش نیروهای منطقه‌ای حامی تفکرات تکفیری و تروریستی به ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی را در ناامن کردن عراق نادیده گرفت. امری که جمهوری اسلامی ایران از ابتدا نسبت به آن هشدار داده بود. بر این اساس، حمایت ویژه عربستان سعودی از تروریست‌ها به گونه‌ای عیان بود که پس از مدت‌ها سکوت و چشم‌پوشی در غرب، امروزه حداقل برخی رسانه‌های معتبر غربی نیز ناچار به اعتراف به آن بوده‌اند (Cockburn, 2014).

در این میان پس از سقوط صدام، بسیاری با در نظر داشتن کنش گروه‌های سیاسی مختلف در عراق – که البته مبتنی بر دیدگاه‌ها، مطالبات و اهداف خاص هر یک بود و تشدید تنش قومی – مذهبی را هم به دنبال داشت – بر این باورند که به دلایل گوناگون، امکان ایجاد همگنی در جامعهٔ عراق پساصدام وجود ندارد. از این دیدگاه، می‌توان چنین استدلال کرد که به منظور ایجاد امنیت در چنین جامعه‌ای که از بافت جمعیتی، مذهبی و قومی ناهمگن برخوردار است، وجود یک دولت مرکزیِ مقتدر ضروری به نظر می‌رسد.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

سال ششم، شماره اول، بهار ۱۳۹۵

سقوط صدام: عملیاتی شدن منازعات قومی

عراق به عنوان قلب خاورمیانهٔ مرکزی، میعادگاه غالب اقوام و مذاهب موجود، از اعراب و کُردها گرفته، تا شیعیان، سُنی‌ها و ترکمن‌ها در خاورمیانه است (پورسعید، ۱۳۸۲:٤٤١) و به گواه بسیاری از تحلیل‌گران، با توجه به این تنوع قومی و مذهبی چشمگیر، عراق عرفی–ترین کشور جهان عرب محسوب می‌شود که در آن، غلبهٔ یک قوم یا یک ایدهٔ مذهبی، جز با میزان بالایی از خشونت میسّر نخواهد بود. ناهمگونی قومی و مذهبی در عراق به حدّی است که نمی‌توان پاسخ روشنی به این سؤال داد، که مردم عراق کیستند؟ دوگونه تقسیم‌بندی از ترکیب جمعیتی عراق ارائه می‌شود:

۱. از نظری قومی: اکثریت عرب، با دارا بودن حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد جمعیت و اقلیت کُرد که ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند.

۲. به لحاظ مذهبی: که مطابق آن، جمعیت عراق به پیروان دو مذهب بزرگ اسلام، یعنی شیعه و سُنی تقسیم می‌شود.

تنوع قومی و مذهبی در این کشور، که پس از سقوط صدام، از مرحلهٔ ذهنیت به عینیت

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

و نیز به طرد و انکار یکدیگر رسیده است، با حمایت‌های هر یک قدرت‌های منطقه‌ای از گروه‌های معینی، وارد پیچیدگی تازه‌ای شده است، و در واقع، این بافت قومی عراق است که همسایگان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را وادار به حضور و عرض اندام در این کشور کرده است. عربستان با سُنی‌های تندرو و وهابی‌ها پیوند می‌یابد، ترکیه و اسرائیل پیگیر مسئلهٔ کُردها هستند و ایران نیز نفوذ خود را متوجه شیعیان می‌داند (نادری، ۵۲:۱۳۸٦). اما فارغ از ترکیب جمعیتی عراق، در مورد مسئلهٔ ناامنی موجود در این کشور، این امر بدیهی به نظر می‌رسد که بی‌تردید فروپاشی رژیم صدام، بستر لازم را برای به میدان آمدن گروه‌های قومی متعارض فراهم کرد و این امر سرانجام سبب ایجاد معضل ناامنی در عراق شد.

با فروپاشی رژیم بعث در ۲۰۰۳م، احزاب و گروه‌های سیاسی مختلفی وارد عرصهٔ سیاسی و اجتماعی عراق شدند که هر یک مدعی نمایندگی از قومیت یا فرقهٔ خاصی هستند و به لحاظ سیاسی هم، گرایش‌های متفاوتی را، از اسلام‌گرایی و سکولاریسم گرفته تا ملی‌گرایی یا چپ‌گرایی در پیش گرفته‌اند. این گروه‌ها، به جای دارا بودن هویت مدنی، در چارچوب و زمینهٔ ارزش‌های برخاسته از قوم و قبیله، ازدواج، مذهب و خون شکل گرفته‌اند. از این‌رو، مفهوم هویت ملی و شهروندی – به عنوان یکی از مشخصه‌های دولت – ملت‌های مدرن – در این کشور تکوین نیافته است (دهشیار، ۳۷:۱۳۸٦). بنابراین، در عراق جدید، شکاف‌های قومی – مذهبی و هویتی، با رقابت‌های سیاسی گروه‌های مختلف برای کسب قدرت همراه شده و با توجه به فقدان مبانی هویتیِ ملی و یکپارچگی اجتماعی و نیز در نظر داشتن اهداف و منافع متفاوت این گروه‌ها در روند سیاسی عراقِ پس از صدام، این کشور شاهد تنش‌ها و منازعات قومی و مذهبی عمده‌ای همچون منازعهٔ عربی – کُردی و شیعی – سُنی است. تنش‌ها و اختلاف‌نظرها درخصوص مسئلهٔ فدرالیسم و کرکوک، از مهم‌ترین نمودهای منازعهٔ کُردی – عربی و خشونت‌های فرقه‌ای شیعی – سُنی از تنش‌های مذهبی در عراق به شمار می‌آید (اسدی، ۲٤۲:۱۳۹۱).

منازعات قومی – مذهبی در عراق، دو شکل عمده دارد:

۱. منازعهٔ قومی کُردی – عربی: که در چارچوب آن، اختلافات و چالش‌ها، بین کُردها و گروه‌های عرب سُنی و شیعه نمود دارد و اختلافات بین دولت مرکزی و اقلیم کردستان عراق نمونه بارز آن است. این اختلافات دربردارندهٔ مسائلی همچون گسترش مرزهای منطقهٔ

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی –پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

فدرال کُردی، پیش‌مرگه‌های کُرد و تداخل وظایف و حوزهٔ عملکرد آنان با نیروهای ارتش عراق، نفت و آیندهٔ کرکوک است.

۲. منازعهٔ مذهبی شیعی – سُنی: که دربردارندهٔ اختلافات عمدهٔ گروه‌های شیعه و سُنی، در مورد مسائلی همچون نحوهٔ تقسیم قدرت در نظام سیاسی جدید، ساختار و عناصر نیروهای نظامی و امنیتی، بعثی‌زدایی و نحوهٔ تعامل با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی است. علاوه بر این، اقدامات تروریستی گروه‌های افراط‌گرای سُنی، علیه شیعیان عراق نیز در قالب منازعهٔ مذهبی شیعی – سُنی جای می‌گیرد (همان:۲۵۳–۲۵۱).

در قسمت بعد، به بررسی مسائل داخلی و مناسبات گروه‌های قومی و مذهبی‌ای که پس از سقوط صدام به طرح مطالبات خود پرداخته‌اند، اشاره می‌شود:

الف) کُردهای عراق

گروه‌ها و احزابی که خود را نمایندهٔ این گروه قومی می‌دانند، همواره به منظور کسب خودمختاری و حتی استقلال از دولت مرکزی عراق در تلاش بوده‌اند. کُردها در زمان نظام پادشاهی عراق، از یک خودمختاری نسبی بهره‌مند بودند، که البته این امر نتیجهٔ هیچ توافقی با دولت مرکزی عراق نبود، بلکه در فقدان نفوذ عملی دولت مرکزی در منطقهٔ کوهستانی کُردستان عراق ریشه داشت. بنابراین، در چارچوب یک قاعدهٔ کلی، هرگاه دولت عراق در حالت ضعف قرار داشته، وضعیت کُردها رو به سوی بهبودی می‌رفت و زمانی هم که قدرت دولت مرکزی فزونی می‌یافت، سرکوب کُردها تشدید می‌شد.

یکی از مسائلی که کُردها را از شیعیان در عراق متمایز می‌سازد، این است که از یک سو آنان، هر زمان برای رسیدن به خودمختاری و یا استقلال، با طرفی داخلی و یا خارجی به توافق می‌رسیدند، این توافق عملی نمی‌شد، و از سوی دیگر، هنگامی که مشی مسلحانه را در پیش می‌گرفتند، بیشترین صدمات را متحمل می‌شدند. به عنوان نمونه می‌توان به فاجعهٔ شیمیایی حلبچه و عملیات انفال اشاره کرد. با این اوصاف، کُردها در مقایسه با شیعیان عراق، وضعیت وخیم‌تری داشتند، چرا که از ابتدا خواهان وضعیت خودمختاری بودند و همزمان باورهای ناسیونالیسم عربی را هم نمی‌پذیرفتند و ضمن کمک گرفتن از طرف‌های خارجی، وارد درگیری‌های مسلحانه با دولت عراق شدند (درخشه و ملکی، ۱۳۹۳:۱۰۰).

اما مسئلهٔ کُردها در عراق، پس از تحولات مهمی همچون فروپاشی نظام دوقطبی، شکست

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی –پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

صدام از نیروهای ائتلاف در سال ۱۹۹۱م و سقوط رژیم بعث در سال ۲۰۰۳، به صورت یک پدیدهٔ ژئوپلیتیکی فعال ظاهر و در نهایت، منجر به تشکیل نوعی حکومت خودگردان کُرد در شمال عراق شد (Stansfield,2003:12). این تحول مهم، به نوعی نتیجهٔ شکست صدام در جنگ کویت و برقراری چتر حمایتی آمریکا در قالب منطقهٔ پرواز ممنوع در شمال عراق بود (Tripp, 2007:254). بنابراین، با فروپاشی رژیم صدام و در پی تحولات ناشی از آن، کُردها موفق شدند حاکمیت غیررسمی خود را بر سه استان کُردنشین شمال عراق، یعنی اربیل، دهوک و سلیمانیه، به صورت قانونی، رسمیت بخشیده و با توجه به تصویب نظام فدرالی در قانون اساسی جدید عراق، حکومتی را با عنوان «اقلیم کردستان عراق» ایجاد کنند.

با این حال نباید فراموش کرد که علت وجودی حکومت منطقه‌ای کردستان عراق، هویت و ناسیونالیسم کُردی است. علت وجودی یعنی هر حکومتی، برای حفظ موجودیت خود و نیز در رویارویی با چالش‌های درونی و بیرونی، ناگزیر از اتکاء بر تمایلات و ارزش‌هایی است که ماهیت و اساس آن حکومت را تشکیل داده و آرمان سیاسی آن جامعه محسوب می‌شوند. بنابراین، می‌توان هویت کُردی را مهم‌ترین و اصلی‌ترین عنصر ماهوی تشکیل حکومت اقلیم کردستان عراق دانست (محرابی، ۱۳۸٦:٤۳).

به هر روی اقلیم کردستان عراق، پس از دهه‌ها انزوای ژئوپلیتیکی، و با دارا بودن حدود بیست درصد از جمعیت این کشور، به موقعیتی ارتقاء پیدا کرده است که در شرایط کنونی، به عنوان یکی از ارکان سه‌گانهٔ قدرت در عراق محسوب و هرگونه تصمیم ساختاری و اساسی در حاکمیت این کشور، بدون موافقت و همراهی آن، با بن‌بست مواجه می‌شود (برنکاتی، ۱۳۸٦:۱۲۳). علاوه بر این، عواملی همچون سابقهٔ بهره‌مندی کُردهای عراق از حمایت‌های آمریکا، به ویژه، پس از جنگ خلیج‌فارس و نیز دارا بودن امکانات نظامی قابل ملاحظه، آنان را قادر ساخته که مناسبات داخلی عراق را تحت تأثیر قرار دهند (Galbrait, 2002: 8-10).

اما با وجود این موفقیت‌ها، کُردها با مشکلاتی نیز مواجه هستند. از جمله اینکه آنان از سابقه و پیشینهٔ اجرایی چندانی برخوردار نبوده و از زمان حاکمیت امپراتوری عثمانی، کار اصلی آنان جنگیدن بوده است. به عنوان مؤیدی دالّ بر فقدان تجربهٔ حکومت‌داری آنان، می‌توان به دههٔ ۱۹۹۰م مراجعه کرد. در این زمان، مناطق کُردنشین از کنترل صدام خارج شده بود و طولی نکشید که در سال ۱۹۹٤ جنگ خونینی بین دو حزب اصلی کُردها، یعنی حزب

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

دموکرات و اتحادیهٔ میهنی در گرفت، که طی آن هر کدام دوباره مناطق قبیله‌ای خود را در اختیار گرفتند. به علاوه، در شرایطی که هنوز هم ترس تاریخی کُردها از قدرت یافتن دولت مرکزی عراق پابرجاست، آنان ترجیح می‌دهند همچنان به حمایت‌های خارجی متکی باشند؛ چرا که کُردهای عراق با توجه به تلخ‌کامی‌های دوران حاکمیت صدام، موقعیت حاضر را فرصتی مناسب برای کسب حقوق خویش می‌دانند (علی‌نقی، ۱۳۸۳:۱۶).

ب) شیعیان

شیعیان، که اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، در سه مقطع تاریخی، نقش‌های مهمی را ایفا کرده‌اند. نخست پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تأسیس کشور عراق و قیام علیه انگلیسی‌ها در سال ۱۹۲۰م. دیگری پس از حملهٔ ائتلاف به عراق، به منظور آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱ که در جریان «انتفاضهٔ شعبانیّه» صدها هزار شیعه قتل عام شده و در گورهای دسته‌جمعی دفن شدند (Moore, 2006) و در نهایت، پس از حملهٔ آمریکا و متحدانش به عراق در سال ۲۰۰۳م. البته علاوه بر سه مقطع فوق، در سال ۱۹۷۹ و پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز در جریان «قیام رجبیّه» رژیم بعثی به سرکوب شیعیان و احزاب شیعی مبادرت ورزید و حتی مرجع بزرگ آنان آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر را نیز اعدام کرد (Shadid, 2005: 164). شیعیان با توجه به این تجارب و نیز به‌رغم اینکه نسبت به کُردها از نظر دارا بودن مؤلفه‌های مهمی همچون نسبت جمعیتی، سرزمین‌های حاصلخیز و نیز حوزه‌های نفتی سرشار همواره در موقعیت بسیار بهتری قرار داشته‌اند، اما هرگز از این امتیازات در جهت تأسیس منطقهٔ فدرالی و یا استقلال بهره نبرده‌اند و اساساً شیعیان همواره حامی تمامیت سرزمینی عراق بوده‌اند.

با این وجود در سراسر تاریخ عراق، عنصر شیعی در صحنهٔ سیاسی و مناسبات قدرت در این کشور مشارکت چندانی نداشته است. به ویژه، در زمان حاکمیت حزب بعث، که حضور شیعیان در ساخت قدرت عراق عملاً منتفی شد. رژیم بعثی به دلایل متعددی همچون پیوند عنصر شیعی با ایران، به سرکوب و اِعمال تبعیض علیه آنان می‌پرداخت. بعثی‌ها با طرح ادعاهایی نظیر فرقه‌گرا و تفرقه‌افکن بودن شیعیان، آنان را عملاً از صحنهٔ سیاسی عراق حذف کردند (فولرو و فرانکه، ۱۳۸٤:۲۳).

اما شیعیان با سقوط صدام و فروپاشی ساختار تبعیض‌آمیز مذکور، با توجه به دارا بودن

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

وزن جمعیتی قابل توجه، خواستار کسب جایگاه درخوری در ساخت قدرت شدند. در این راستا، یکی از نقاط قوت مهم و قابل اتکای شیعیان، مرجعیت دینی است. نهادی که همواره از برگ برندهٔ قدرت بسیج مردمی برخوردار بوده است و بی‌جهت نیست که برخی صاحب‌نظران غربی اذعان دارند که شیعیان عراق و مراجع دینی می‌توانند در مقام مهم‌ترین بازیگران خاورمیانهٔ مدرن ایفای نقش کنند .(Gerecht, 2004:18)

اما با این حال، سقوط صدام به این معنی نیست که شیعیان در راه رسیدن به اهداف خود، چالشی پیش رو ندارند. چرا که آنان از یک سو، با مخالفت‌های قومی – مذهبی (کُردها و سُنی‌ها) مواجه‌اند و از سوی دیگر، به تعبیری خود جامعهٔ شیعی نیز دارای رهبری یکپارچه نیست. وجود شکاف عرب – فارس در جامعهٔ شیعی و رقابت بر سر رهبری حوزهٔ علمیه از واقعیات درون گروه قومی – مذهبی شیعه است. در همین زمینه، عده‌ای «رقابت جریان صدر و جریان اصلی در حوزهٔ علمیهٔ نجف» را از برجسته‌ترین رقابت‌های درون شیعه در عراق می‌دانند و آن را واجد اثر منفی بر همگنی این جامعه قلمداد می‌کنند (احمدی، ۱۳۸۲:۴۰–۳۸). علاوه بر این، عده‌ای دیگر از تحلیل‌گران هم از رقابت و اختلاف میان گروه‌های سیاسی – مذهبی‌ای همچون حزب‌الدعوه و مجلس اعلای اسلامی عراق سخن می‌گویند و ضمن آنکه حوزهٔ علمیهٔ نجف را «معتقد» به اصل جدایی دین از سیاست معرفی می‌کنند، مدعی‌اند که این امر، مانع تشکیل حکومت اسلامی در عراق شده است (سیف‌زاده، ۱۳۷۹:۲۳۳–۲۳۰).

بنابراین، جامعهٔ شیعهٔ عراق پس از سقوط صدام، دارای آسیب‌هایی جدی است. این جامعه علاوه بر اینکه از شکاف‌های عشیره‌ای و طایفه‌ای رنج می‌برد و فرهنگ سیاسی حاکم بر آن هم صبغهٔ سنتی دارد، همان‌طور که اشاره شد، به تعبیری فاقد رهبری سیاسی – مذهبی واحدی است. در عرصهٔ بیرونی نیز، کشورهای عربی منطقه، به شدت نسبت به قدرت‌گیری شیعیان حساسیت نشان می‌دهند و بر این مبنا به حمایت از رقبای سُنی آنان می‌پردازند. از سوی دیگر، ایالات متحده آمریکا نیز با پیوند شیعیان عراق با جمهوری اسلامی ایران به شدت مخالفت می‌کند (حق‌پناه، ۱۳۸۲:۱۰–۸).

ج) اعراب سُنی

اعراب اهل سنت، یک پنجم کل جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. آنان از زمان خلافت عثمانی و نیز بعد از تشکیل کشور عراق در سال ۱۹۲۱م، به لحاظ سیاسی بر اکثریت شیعه و

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی –پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

نیز اقلیت کُرد مسلط بوده‌اند و در زمان صدام از این جایگاه فراتر رفته و از مناصب حکومتی بالاتری برخوردار شدند (Al-Marashi, 2002: 57). بنابراین، طبیعی است که این گروه، با توجه به نسبت جمعیتی خود در مقایسه با شیعیان، با سازوکار دموکراتیک در عراق موافق نباشند. آنان با توجه به سابقهٔ طولانی حکومت‌داری در دوره‌های مختلف، و همچنین نقش بسیار مهمی که در ایجاد و گسترش ناسیونالیسم عربی ایفا کردند، به خوبی می‌دانند که در چارچوب نظامی دموکراتیک در عراق، قدرت، صرفاً منوط به صندوق‌های رأی خواهد بود و برخلاف روال سابق، در حیات سیاسی عراق نشانی از موقعیت برتر یک اقلیت نخواهد ماند. علاوه بر این، نخبگان اقلیت عرب سُنی، با توجه به تعمیق رابطهٔ عراق و ایران، از به خطر افتادن و رقیق شدن هویت عربی عراق هم نگران هستند. بنابراین، به نظر می‌رسد که به‌رغم سقوط صدام، اعراب سُنی عراق، همچنان یکی از تأثیرگذارترین گروه‌ها در صحنهٔ تحولات سیاسی – امنیتی این کشور هستند. در این راستا، اولین نکته‌ای که ذهن تحلیل‌گران را در مورد کنش سیاسی اعراب سُنی به خود جلب می‌کند، این است که آنان به دنبال احیای شکوه از دست رفتهٔ خود هستند. به عبارت دیگر، بازپس‌گیری منزلت سیاسی برتر پیشین، در اولویت اهداف این گروه قومی قرار دارد.

اما به طور کلی، در عراق پس از صدام، اعراب سُنی سه دغدغهٔ اصلی دارند: شریعت در قانون اساسی، هویت عراق و مسئلهٔ بعثی‌زدایی. در زمینهٔ شریعت در قانون اساسی باید گفت که در فرآیند تدوین قانون اساسی عراق، تا حدودی به دغدغهٔ ایجاد توازن بین ارزش‌های دموکراتیک و شریعت پاسخ داده شده است و در نهایت، با پیش بینیِ ساز و کارهایی به نظر می‌رسد که پارلمان، مصوبه‌ای را که مخالف شرع باشد تصویب نمی‌کند. در بُعد هویت عربی عراق هم، اعراب سُنی نگرانی‌های جدی دارند. تأکید آنان بر هویت بین‌النهرین و اینکه «مردم عرب عراق بخشی از ملت عرب هستند»، خود گویای این دغدغه است. اما در مورد اینکه مردم عراق، عرب هستند یا اینکه عراق یک کشور عربی است؟ در قانون اساسی آمده که ملت عراق، بخشی از امت اسلامی و نیز عضو مؤسس در اتحادیه عرب هستند. اما این تأکیدها بر «عروبت» عراق در حالی است که طبیعتاً کُردها به عنوان بخشی از عراقی‌ها، خود را عرب نمی‌دانند و سرانجام اینکه سیاست بعثی‌زدایی و عدم بهره‌گیری از سُنی‌های لائیک و ملی‌گرا در مناسبات سیاسی و پست‌های حساس کشور هم از گلایه‌های جدی سُنی‌هاست (احمدی،

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

.(۲۵۰-۲۵۳:۱۳۸٤

بر این اساس، اعراب سُنی، از سقوط رژیم بعثی بیشترین آسیب را دیده‌اند. در این سال‌ها، این نارضایتی‌ها بعضی اوقات در عرصهٔ عمل هم خود را به صورت تنش‌های خشونت‌بار فرقه‌ای نشان داده است. تنش‌هایی که به ویژه در سال ۲۰۰٦م به اوج خود رسید. اما با این وجود، به تدریج بخش قابل توجهی از اعراب سُنی عراق، تمایل فزاینده‌ای به در پیش گرفتن شیوه‌های مسالمت‌آمیز در کسب قدرت از خود نشان دادند (اسدی، ۱۳۹۱:۳۳۲) و پس از آن، این گروه‌های تروریستی همچون القاعده و اخیراً داعش بودند که عراق را با ادعای «حمایت از اهل سنت»، به آوردگاه حملات خونبار خود تبدیل کردند؛ در حالی که بدنهٔ جامعهٔ سُنی عراق، به روشنی صف خود را از آنان جدا کرده‌اند.

د) جریان نوسلفی

در این میان، پرداختن به جریان نوسلفی در عراق نیز ضروری به نظر می‌رسد. این «جریان»، با چهره‌هایی همچون ابومصعب الزرقاوی، با دنبال کردن اهداف خاصی در دنیای اسلام به طور کلی، و در کشور عراق به شکل ویژه، در مقطع اخیر در قالب «سازمان» تروریستی جلوه‌گر شده است. آنها مدعی‌اند که در حال نبرد برای تشکیل «خلافتی اسلامی»هستند که نه تنها یهودیان و مسیحیان را از بین می‌بَرَد، بلکه دیگر فرقه‌های اسلامی نیز مجبور به پذیرفتن تفسیر و برداشت خشک، قشری، گذشته‌گرای آنها بوده یا در غیر این صورت نابود خواهند شد. نوسلفی‌ها علاوه بر اینکه هیچ‌گونه تساهل و مماشاتی در مورد «اهل کتاب» از خود نشان نمی‌دهند، بلکه تمام فرقه‌های اسلامی – از جمله شیعیان – را کافر و مرتد می‌شمارند و از این جهت ریختن خون آنها را واجب شرعی تلقی می‌کنند (کوردزمن، ۱۸:۱۳۸٤).

اما به منظور بررسی علل ظهور جریان نوسلفی در کشورهایی همانند عراق، علاوه بر تمرکز بر مبانی هستی‌شناسانه و جزمیت فکری، می‌توان وضعیت ضعف و نابسامانی امنیتی این دست از کشورها را هم مورد مداقّه قرار داد. به عبارت دیگر، جریان نوسلفی، اکنون با استفاده از تحولات میدانی عراق و ضعف دولت مرکزی و با بهره‌مندی از کمک‌های میلیاردی عربستان سعودی و امارات و به صحنه آمدن گروه‌های قومی – مذهبی که عراق را تا آستانهٔ جنگ داخلی به پیش بردند، صحنه را برای اجرای مبانی عقیدتی – فکری خود مناسب می‌داند. به این مفهوم که جریان‌های نوسلفی، در مسیر تحقق عقاید و آرمان‌های خود،

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

عراق پس از صدام را بهترین گزینه تلقی کرده‌اند. این جریان، با در پیش گرفتن روش‌های خشونت‌آمیز شدیدی همچون بمب‌گذاری‌های انتحاری بر ضد شیعیان، کُردها و نیروهای نظامی، امنیتی و تمام عراقی‌هایی که از تفسیر آنها از جهاد پشتیبانی نمی‌کنند، سعی در توسعه مناطق نفوذ خود دارند. به هر روی، جریان نوسلفی نبرد خود در عراق را به مثابهٔ بخشی از نبرد دنیای اسلام در برابر جهان غرب توجیه می‌کند، نبردی که از نظر آنان، با حملهٔ آمریکا به عراق آغاز شد (همان: ۱۹). در این چارچوب، امروزه داعش، ادامه‌دهندهٔ همان مسیری است که جریان نوسلفی، از ابتدای سقوط صدام و به رهبری زرقاوی آغاز کرد و در مجموع، برای عراقی‌ها ره‌آوردی جز انجام بمب‌گذاری‌های متعدد و مکرر در اماکن مقدس، کشتار شیعیان و تلاش برای ایجاد شکاف میان شیعیان و اهل سنت، آدم‌ربایی و قتل‌های هدفمند و صدها مورد از اقدامات تروریستی نداشته است.

بر این اساس، پس از فروپاشی رژیم بعثی در عراق، به‌رغم پدیدار شدن نمایه‌هایی مبنی بر گذار این کشور به دموکراسی و نیز طرح مسئلهٔ فدرالیسم و غیره، واقعیات ساختاری جامعه و حکومت در عراق، حکایت از آن دارد که کشورهایی از این دست، تا رسیدن به مرز دموکراسی، فدرالیسم و ... فاصله‌ای بس طولانی دارند. ساختار قبیله‌ای، رقابت‌ها و انکار هویتی در این کشور از سوی قومیت‌های مختلف، چنان نهادینه و روال‌مند شده است که هرگونه گمانه‌زنی و پیشبرد بدون چالش مسائلی همانند فدرالیسم و دموکراسی را در عمل غیرممکن می‌سازد.

علاوه بر این، به طور کلی جامعهٔ عراق، از یک سو با توجه به دهه‌ها زیست سیاسی در شرایط دیکتاتوری و خفقان و، از سوی دیگر، به علت تکثّر سیاسی زایدالوصف پس از آن، که با تکثر قومی – مذهبی هم همراه شده است، فاقد نوعی سازوکار معیّن و مشروع می‌باشد که طی آن، در مسائل مهم و حیاتی، فرد یا نهادی بتواند تصمیم نهایی را اتخاذ کند و به چنددستگی‌ها پایان دهد. در چنین وضعیتی‌است که عده‌ای، شکل‌گیری دیکتاتوری وحدت ملی در عراق را ضروری می‌دانند. از این منظر، دیکتاتوری وحدت ملی در عراق پس از صدام، می‌تواند توانایی مؤثرتری را برای کنترل کشتارها و ترورهای ناشی از شکاف‌های قومی و مذهبی از خود نشان دهد. یک دیکتاتور وحدت ملی، الزاماً یک رهبر سکولار هم نیست، بلکه می‌تواند در میان دسته‌بندی‌های قومی و مذهبی که در فضای کنونی مسبّب ایجاد شکاف

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

در عراق شده‌اند، قرار گیرد. بر اساس برخی گمانه‌زنی‌ها، گفته می‌شد که این دیکتاتوری وحدت ملی، بعد از عقب‌نشینی نیروهای نظامی آمریکا، در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲م ایجاد خواهد شد. اساس این استدلال هم این بود که تنش‌ها و ترورهای قومی – مذهبی تا آن مقطع، عراقی‌ها را متقاعد خواهد کرد که از آزادی‌ها و فضای بازی که در پی سقوط صدام بهره‌مند شدند، به منظور ایجاد امنیت صرف‌نظر می‌کنند (کوک و فلو، ۱۳۸۶:۱۳۹).

به هر حال، به‌رغم گمانه‌زنی‌های مزبور و همزمان با تداوم روند سیاسی در عراق (تدوین قانون اساسی جدید، برگزاری انتخابات، پایه‌گذاری فدرالیسم و...)، این کشور به عرصهٔ حضور فعال جنگجویان خارجی، گروه‌های افراطی (جریان نوسلفی) و عناصر رژیم گذشته تبدیل شد و این در حالی است که اخیراً ظهور داعش هم، بیش از پیش بر وخامت اوضاع امنیتی عراق افزوده است. در مجموع، سیر رخدادهای سیاسی و امنیتی گوناگون در عراق، موجب ایجاد وضعیت «معمای امنیت» در این کشور شده است. بنابراین، مدعای اصلی مقاله آن است که این شرایط، بسیار به وضعیتی که در فضای آنارشی نظام بین‌الملل وجود دارد، شباهت پیدا کرده است.

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

نتیجه‌گیری

"پیشینهٔ" ساخت قدرت در عراق، در قالب دو مؤلفه‌ی اساسی قابل ارزیابی است: نخست ماهیت فردیِ تصمیم‌گیری از یک سو و خصلت‌های روانی تصمیم‌گیرانی همچون صدام از سوی دیگر، امری که با توجه به فقدان جریان آزاد اطلاعات در این کشور، سبب‌ساز ناتوانی در درک و تحلیل تحولات نوین جهان می‌شد. به گونه‌ای که صدام، کماکان در عصر دوقطبی به سر می‌برد و از درک این مسئله که ایالات متحده آمریکا، قدرت هژمون نظام بین‌الملل شده است ناتوان بود. مؤلفهٔ دیگر هم عبارت است از حاکمیت همه‌جانبهٔ یک سیستم غیردموکراتیک، که بدون توجه به مناسبات تاریخی، اجتماعی و بسترهای درونی جامعهٔ عراق، سیاست‌های خود را پیش می‌بُرد. روی دیگر سکهٔ‌ی چنین ساختارِ به شدت حکومت‌محور و فراتر از آن فردمحوری، ناتوانی در درک درست مناسبات سیاسی – اجتماعی در داخل و آسیب‌پذیری از تحولات بیرونی است.

بدین ترتیب، در دوران جنگ سرد و حاکمیت حزب بعث، به دلیل نیاز شدید دولت مرکزی عراق به حفظ قدرت، در عمل هرگونه کنش مبتنی بر هویت، قومیت و مذهب به شدت سرکوب می‌شد و حتی پیش از آن و، در واقع، از زمان تأسیس عراق، این کشور شاهد شکل‌گیری گفتمان‌های قومیتی رقیب نبود، و حتی اگر در اذهان عمومی هم نارضایتی‌ای وجود داشت، از آنجا که هیچ‌گونه ظرفیت و توان نظامی یاری‌رسان و مکمّلی در اختیار نبود، عملاً این نارضایتی‌ها در نطفه خفه می‌شد. باید اذعان کرد که در سپهر سیاسی عراق، مفاهیمی همانند اعتراض، شورش، نارضایتی و... مفاهیمی بیگانه تلقی می‌شدند.

جنگ و ناامنی در عراق نوین را می‌توان در چارچوب «منازعات پسامدرن» دسته‌بندی کرد. بدین معنا که این نوع منازعات، که از ویژگی‌های بارز دوران پس از جنگ سرد و سقوط نظام دوقطبی است، یا به شکل منازعات درون کشوری یا در قالب منازعات فرامرزی، «غیردولتی» تلقی می‌شوند. این‌گونه منازعات و کشمکش‌های تاریخی، که آمیخته با رنگ و بوی هویتی نیز هستند، در دوران جنگ سرد و زیر سایهٔ قطب‌بندی لیبرالیسم – کمونیسم، امکانی برای ظهور نداشتند. در این چارچوب (جنگ سرد)، مسائل قومی، قبیله‌ای، نژادی و هویتی که قابلیت تبدیل شدن به کنش را داشتند، رنگ حمایت از جبههٔ ایدئولوژیک مقابل را به خود می‌گرفتند و بر این اساس با سرکوب مواجه می‌شدند. از این منظر، سقوط کمونیسم،

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

موجبات رهایی بسیاری از نیروهایی را فراهم آورد، که در عصر جنگ سرد انرژی خود را ذخیره کرده بودند و اکنون تبدیل به گسل‌ها و شکاف‌های عمیق اجتماعی شده‌اند.

واقعیت آن است که اگرچه حملهٔ سال ۲۰۰۳م آمریکا و متحدانش به عراق، در قالب یک جنگ کلاسیک (جنگ یک دولت علیه دولت دیگر) قلمداد می‌شود و طی آن، ایالات متحده آمریکا هم در شکست یک «دولت یاغی» موفق عمل کرد، اما از آنجایی که نتوانست خصلت‌های سیاسی، اجتماعی، هویتی و قومی جامعهٔ عراق را درک کند، در فضای پس از صدام، با دشواری‌های بی‌شماری مواجه شد. تا جایی که می‌توان صحنهٔ عراق نوین را صحنهٔ جنگ‌های پسامدرن، یعنی جنگ‌های درون‌کشوری و به شدت هویت‌گرایانه تلقی کرد. وضعیتی که با برداشته شدن سایهٔ یک دیکتاتوری تمام‌عیار پدید آمد و این سربرآوردن منازعات قومی در عراق، یکی از جلوه‌های گرفتاری ایالات متحده آمریکا در باتلاق این کشور بوده که حتی پس از خروج رسمی نیروهای نظامی‌اش از عراق هم این کشور را رها نمی‌کند.

بنابراین، وضعیت جاری در عراق پساصدام، نمود بارز یک منازعهٔ پسامدرن است که شاخصه‌های اصلی آن، جنگ بین گروه‌های داخلی و برخورد و تعارض همه‌جانبه بر سر مسائل قومی و هویتی است. امری که در نقطهٔ مقابل منازعهٔ سنتی و کلاسیک بین بازیگران بین‌المللی (دولت‌ها) است. در این چارچوب، معمای امنیت در عراق، نتیجهٔ طبیعی و فوری منازعات هویتی بین گروه‌های داخل این کشور است که سقوط صدام، فضای لازم را برای سر برآوردن آنها فراهم ساخت و بر این اساس، مسئلهٔ امنیت و ناامنی در عراق را باید در قالبی هویتی مورد بررسی قرار داد و این در حالی‌است که در عصر صدام، با تکیه بر ابعاد سخت‌افزارانه و نظامی (مشت آهنین)، از هرگونه اصطکاک هویتی جلوگیری می‌شد. بنابراین، اکنون با برداشته شدن شبح صدام بر سر گروه‌های مذهبی و قومی – قبیله‌ای ما شاهد شکل‌گیری معمای امنیت در این کشور هستیم.

بدین ترتیب می توان این‌گونه نتیجه گرفت که ساختار اجتماعی عراق، که از شاخصه‌های خاص و منحصر به فردی برخوردار است، با مفاهیمی همانند فدرالیسم، دموکراسی و... فاصلهٔ بسیاری دارد و هرچند، تدوین قانون اساسی و برگزاری انتخابات، خود یک گام به جلو ارزیابی می‌شود، اما با این اوصاف و با وجود مطالبات درونی و بیرونی نیروهای مختلف،

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

چگونگی مدیریت امور عراق، خود به یک معما تبدیل شده است. در پایان، این سؤال هم مطرح است که در شرایط کنونی منطقه، آیا تجربهٔ عراق می‌تواند در نحوهٔ تصمیم‌گیری قدرت‌های درگیر در بحران سوریه راهگشا باشد؟

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

منابع

احمدی، حمید (تابستان۱۳۸۲). "با نگاه به آینده فرآیند سیاسی؛ آسیب‌شناسی جریان‌های سیاسی عراق". فصلنامه راهبرد. شماره ۲۸.

احمدی، کوروش (۱۳۸٤). ضعف انسجام اجتماعی - سیاسی و مشکلات ژئوپلتیک در عراق؛ عراق پس از صدام. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ازغندی، علیرضا؛ کرمی، صابر (پاییز۱۳۸٦). "قوم‌گرایی و ایجاد نظام سیاسی دموکراتیک در عراق". فصلنامه علوم سیاسی. دوره ٤. شماره ۷.

اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۱). روند دولت - ملت‌سازی در عراق جدید و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

اکبری، حسین (۱۳۸۵). "بزرگترین اشتباه و اشتباهات بزرگ آمریکا در عراق و تأثیر آن بر چشم‌انداز آینده منطقه". مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام. شماره ۲۵.

بای‌من، دانیل (۱۳۸۲). "نقش نیروهای ائتلاف در بازسازی عراق جدید". ترجمهٔ عظیم فضلی‌پور. فصلنامه مطالعات خاورمیانه. دوره ۱۰. شماره ۲.

برنکاتی، داون (۱۳۸٦). آیا فدرالیسم به سامان سیاسی در عراق می‌انجامد؟. ترجمهٔ عبدالرضا همدانی. گردآورندگان: حاجی‌یوسفی، امیرمحمد و سلطانی‌نژاد، احمد. سامان سیاسی در عراق جدید. تهران: مرکز چاپ و نشر وزارت خارجه.

پورسعید، فرزاد (تابستان ۱۳۸۲). "عراق جدید و تهدید منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران". فصلنامه مطالعات راهبردی. دوره٦. شماره ۲۰.

پورسعید، فرزاد (۱۳۹۲). فرهنگ توصیفی اصطلاحات امنیت. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

حق‌پناه، جعفر (۱۳۸۲). شیعیان و آینده عراق. بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی.

خسروی، غلامرضا (۱۳۹۰). مؤلفه‌های داخلی پایدار و مؤثر بر سیاست خارجی عراق جدید. به اهتمام خسروی، غلامرضا. چشم‌انداز عراق آینده: بررسی روندهای داخلی و خارجی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

درخشه، جلال؛ ملکی، محمدمهدی (بهار ۱۳۹۳). "موانع داخلی دموکراتیزه شدن عراق پس از سقوط صدام". جستارهای سیاسی معاصر. سال پنجم. شماره ۱۱.

دهشیار، حسین (۱۳۸٦). "عراق: امنیت به مثابه هویت". فصلنامه مطالعات خاورمیانه. دوره ۱٤. شماره۲-۳.

سردارنیا، خلیل‌اله (تابستان ۱۳۹۱). "عراق، استمرار خشونت و رؤیای دموکراسی: یک تحلیل چند سطحی". فصلنامه راهبرد. دوره ۲۱. شماره ٦۳.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۱). "عراق جدید، خاورمیانهٔ جدید: پی‌آمدهای نظری برای ایران". فصلنامه مطالعات خاورمیانه. دوره ۹. شماره٤.

سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۹). عراق، ساختارها و فرآیند گرایش‌های سیاسی. تهران: مرکز اسناد

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

انقلاب اسلامی.
شیهان، مایکل (۱۳۸۸). امنیت بین‌الملل. ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
علی‌نقی، امیرحسین (۱۳۸۳). سناریوهای محتمل در مورد آینده عراق و استراتژی جمهوری اسلامی ایران. بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی.
فولر، گراهام ای.؛ فرانکه، رند رحیم (۱۳۸٤). شیعیان عرب، مسلمانان فراموش شده. ترجمه خدیجه تبریزی و علی‌اصغر محمدی (ناقد). قم: مؤسسه شیعه‌شناسی.
قادری، حاتم (بهار ۱۳۸۱). "چالش‌های دولت و هویت ملی در گذشته و حال". فصلنامه مطالعات ملی. شماره ۱۱.
کوردزمن، آنتونی اچ. (۱۳۸٤). "الگوهای جدید در شورش عراق". ترجمه و تلخیص محمود فیروزی. فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج. دوره ۸. شماره ۲۹.
کوک، استیون؛ فلو، داگلاس (۱۳۸٦). "عراق به سوی دیکتاتوری وحدت ملی، عراق پس از ۲۰۱۰". ترجمه کمال رضوی. چشم‌انداز ایران. شماره ٤٦.
گریفیتس، مارتین (۱۳۹۰). دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان. ترجمه علیرضا طیب. چاپ دوم. تهران: نشر نی.
محرابی، علیرضا (۱۳۸٦). ژئوپلتیک و تحول اندیشه حکومت در ایران. تهران: نشر انتخاب.
نادری، محمود (۱۳۸٦). "چگونگی روند دولت‌سازی در عراق پس از صدام و مایه‌های ناامنی". اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی. شماره ۲۳۷-۲۳۸.

Al-Marashi, Ibrahim (2002). "Iraq's Security Intelligence Network: A Guide and Analysis". MERIA Journal. Vol. 6. No. 3. September 1.

Anderson, Liam & Stansfield, Gareth (2004). The Future of Iraq: Dictatorship, Democracy, or Division?. New York: Palgrave Macmillan.

Cockburn, Patrick (2014). "Iraq Crisis: How Saudi Arabia Helped ISIS Take Over the North of the Country". The Independent. July 12.

Galbraith, Peter W. (2002). The Wild Card in Post-Saddam Iraq. Boston Globe. December 15.

Gerecht, Reuel Marc (2004). The Islamic Paradox: Shiite Clerics, Sunni Fundamentalists, and the Coming of Arab Democracy. Washington DC: AEI Press.

Hinnebusch, Raymond (2003). The International Politics of Middle East. Manchester University Press.

Martin, Paul (2013). "Paul Bremer on Iraq, Ten Years on: 'We Made Major Strategic

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]

Mistakes. But I Still Think Iraqis Are Far Better Off'". The Independent. March 18.

Mastracci, Davide (2015). "How the 'Catastrophic' American Decision to Disband Saddam's Military Helped Fuel the Rise of ISIL". National Post. May 23.

Moore, Solomon (2006). "2 Mass Graves in Iraq Unearthed". Los Angeles Times. June 05.

Shadid, Anthony (2005). Night Draws Near: Iraq's People in the Shadow of America's War. New York City: Henry Holt & Company.

Stansfield, Gareth (2003). Iraqi Kurdistan: Political Development and Emergent Democracy. London and New York: RoutledgeCurzon.

Stansfield, Gareth (2007) .Iraq: People, History, Politics. U.K., Cambridge: Polity Press.

Thompson, Mark (2015). "How Disbanding the Iraqi Army Fueled ISIS". Time. May 29.

Tripp, Charles (2002). The foreign Policy of Iraq. In: Hinnebusch, Reymond & Ehteshami, Anoushiravan. The Foreign Policies of Middle East States. U.S., Boulder. CO: Lynne Rienner Publishers.

Tripp, Charles (2007). A History of Iraq. Cambridge University Press; 3rd edition.

Waltz, Kenneth (1979). Theory of International Politics. U.S., New York: McGrow-Hill.

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۰۶۰۲۰۴

به این مقاله این‌گونه استناد کنید:

رستمی، فرزاد، سفیدی، سیامک (۱۳۹۵)، «بررسی علل ظهور و استمرار معمای امنیت در عراق پس از صدام »
فصلنامهٔ پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، س٦، ش۱، بهار ۹۵، صص ۸۳-۱۱۱ .

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-11]